

آیا زبان مادری وجود دارد؟

از آنجا که هر انسانی از مادری زاده شده و این مادر نیز زبانی دارد

شاید این پرسش در نگاه نخست به نظر بیش از اندازه «بی معنا» بیاید، زیرا در برابر آن این گزاره به ظاهر بديهی مطرح می شود که از آنجا که هر انسانی از مادری زاده شده و این مادر نیز زبانی دارد، بنابراین هر انسانی دارای یک زبان مادری و فرهنگی است که به این زبان مادری تعلق دارد. اما مسئله همانگونه که در این یادداشت قصد بیانش را داریم برخلاف ظاهر ساده آن، از لحاظ فرهنگی بسیار پیچیده تر است.

پیش فرض ما در این بحث البته در تعیین کننده و اساسی بودن زبان به مثابه نه فقط ابزار اصلی ارتباط میان انسان ها، بلکه ظرف اساسی دریافت معانی، پردازش آنها و اندیشیدن و تحلیل در انسان ها است. این امر بنا بر تحقیقات زبان شناسان و جامعه شناسان و انسان شناسان زبان شناخت، می تواند به تعداد زبان هایی که یک فرد به آنها سخن می گوید نظام های موازی شناختی، کنشی به وجود بیاورد. بدین معنی که یک فرد دو یا چند زبانه با سخن گفتن به هر یک از زبان هایش وارد جهان شناختی و کنشی متفاوتی بشود.

اما پیش از آنکه این بحث را از لحاظ نظری دنبال کنیم، ابتدا چند مثال بیاوریم تا از خلال مصداق ها مسئله را بازتر شود: هر انسانی لزوماً «یک» مادر ندارد، مگر آنکه مفهوم مادر را صرفاً در معنای بیولوژیکی آن (و حتی آن هم در بیولوژی کلاسیک و نه استفاده از فنون باروری جدید) خلاصه کنیم. برعکس هر انسانی می تواند حتی از نخستین سال های زندگی خود رابطه ای عاطفی و مادرگونه با چندین زن برقرار کند. برای مثال با پرستار یا دایه خود یا با یکی از زنان خویشاوند که از وی مراقبت می کند و غیره. افزون بر این با کاهش سن شروع آموزش رسمی، این رابطه باز هم می تواند در این نهادها، افزایش یابد. کودکان امروز از دو یا سه سالگی به کودکان می روند و با آموزگاران و پرستاران جدیدی روبرو می شوند. اما حتی همان رابطه با مادر بیولوژیکی نیز بنا بر فرهنگ، دوره تاریخی، شخصیت روانی و اجتماعی کودک و مادر و طرف دیگر این رابطه یعنی پدر، یکسان نیست. بنابراین زبان به هیچ رو به شکل یکسان و هم وزن، هم سطح و با عمیقی مشابه به افراد منتقل نمی شد. افراد بستگی به اینکه در چه روابطی، در چه موقعیتی و با چه افرادی قرار می گیرند زبان مادری خود را به صورت های بسیار متفاوتی درونی می کنند یا بهتر است بگوئیم قابلیت های نسبتاً ذاتی را به فعل در می آورند.

از این گذشته، بسیاری از کودکان (و در شرایط جهانی شدن این موقعیت دانما افزایش می یابد) ممکن است در شرایط چند زبانی قرار بگیرند و استراتژی های زبانی متفاوتی را تجربه کنند: زندگی با دو زبان متفاوت، وجود زبان های محلی یا قومی در کنار زبان ملی و رسمی، وجود محیطی با زبانی متفاوت برای مثال در مهاجرت. در این حالت کودک به صورت «طبیعی» چندین زبان را با یکدیگر آموخته و همه آنها به نوعی به زبان «مادری» او تبدیل می شوند، زیرا در آنها گویشی طبیعی دارد و در جهان شناختی، ذهنی و کنشی آنها احساس امنیت زبانی می کند.

از هنگامی که کودک وارد محیط تربیت رسمی می شود و هر اندازه در این محیط به پیش می رود، دخالت جامعه در نظام زبان شناختی بیشتر می شود و در اینجا سرگذشت های فردی می توانند تاثیر غیر قابل انکاری در سرگذشت های زبانی فرد بگذارند: چه بسیار نویسندگانی که هرگز به زبان مادری خود متنی ننوشتند، یا در دوره ای به صورت موقت یا مقطعی و یا برای همیشه آن را به سود زبان دیگری ترک کردند (کوندرا و بکت مثال های بسیار شناخته شده ای در این زمینه هستند).

در این حال نباید فراموش کرد که فرد از دوران کودکی تا دورانی پیشرفته در سن خویش، روابط خود را با نظام خویشاوندی حفظ می کند، و در این نظام مادر، پدر و سایر عناصر تشکیل دهنده، همگی خود نه فقط ممکن است شرایط ابتدایی متکثری در زبان داشته باشند، بلکه این نیز ممکن است که به صورتهای متکثری زبان خود را رشد داده باشند و یا از استراتژی های زبانی مختلفی استفاده کنند (بجای گسترده رابطه بین شفاهی بودن و کتبی بودن در حوزه زبان و رابطه بین زبان گفتاری و زبان کالبدی را در اینجا کنار می گذاریم). بنابراین رابطه فرد با این نظام می تواند همواره بر موقعیت اولیه تاثیر گذار باشد. به این امر اضافه کنیم که خانواده بیولوژیکی اولیه، نه فقط در طول حیات فرد با خانواده بیولوژیکی ثانویه ای تکمیل می شود (ازدواج و فرزندی) و یا با آن دچار تنش و تقابل می گردد، بلکه خانواده های اجتماعی و فرهنگی دیگری نیز به روابط او بر اساس چگونگی تحول خانواده اولیه و ثانویه، افزوده می شوند که در هر یک از آنها، زبان نقشی کلیدی دارد.

از این رو، سخن گفتن از فرهنگ زبان مادری به صورت مطلق و قطعی، هر چند کاملاً نادرست نیست، ما بنا بر مورد باید همواره در ظرف های گوناگون اجتماعی، فرهنگی و غیره تعدیل شده و با تامل بیشتری تحلیل گردد. این بحث خود می تواند مقدمه ای باشد برای بحث مهم تری که به خصوص در کشوری همچون کشور ما مطرح است و آن «زبان هایومی و محلی هستند: بسیاری از استدلال هایی که درباره این زبان ها مطرح می شود، بحث «زبان مادری» را مبنای استدلال های خود قرار می دهند غافل از آنکه در هیچ یک از قومیت ها و گویش های ایرانی (و در کشورهای دیگر نیز همین امر صادق است) ما با میزان یکسان و شکل یکسانی از رابطه فرد یا افراد و گروه ها با زبان مزبور روبرو نیستیم و لزوماً به این دلیل که کسی درون یک زبان به دنیا آمده است نباید او را واداشت که در آن زبان رابطه خود را با جهان بازسازی و تداوم دهد. به نظر ما همان اندازه که حق برخورداری از «زبان مادری»، «زبان قومی»، «زبان محلی» و حتی «زبان ملی»، حق قابل دفاع برای همه افراد است، حق ترک و کنار گذاشتن این زبان ها نیز باید برای آنها به رسمیت شناخته شود. بخشی از وجود درونی انسان ها است که هر چند هر کس را به یک محیط فرهنگی بزرگ پیوند می دهد اما این پیوند باید به صورت داوطلبانه و آزاد انجام بگیرد و فرد خود را را بخواهد و در راهش کوشش کند و نه از خلال اجبار و با هدف هایی فراتر از زندگی انسان و شخصیت انسان ها.